



روش مندی قرآن در خلق صحنه های زنده و جذاب

پدیدآورده (ها) : محمد قاسمی، حمید

علوم قرآن و حدیث :: تحقیقات علوم قرآن و حدیث :: سال هفتم، 1389 - شماره 14 (علمی-پژوهشی)

از 165 تا 182

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/900404>

دانلود شده توسط : کوثر حلال خور

تاریخ دانلود : 13/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتال که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

روش‌مندی قرآن در خلق صحنه‌های زنده و جذاب

حمید محمدقاسمی

(استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری)

ghasemi831@yahoo.com



چکیده: یکی از ویژگی‌های ممتاز قرآن، صحنه‌های شگفت‌انگیز آن است که چشم‌ها را به خود خیره می‌کند و موجی از حرکت و نشاط در دل مخاطبان برمی‌انگیزد. در موارد بسیاری تنها با تعبیر و واژه‌هایی صرف، در قرآن روبرو نیستیم بلکه روبه‌روی تصاویری زنده و مجسم هستیم که با ما سخن می‌گویند، و به عبارتی در مواجهه با این تعبیر به جای آن که ما خواننده باشیم گویا بیننده هستیم! قرآن به کمک الفاظی ظاهراً ساده و معمولی صحنه‌ها و تصاویری می‌آفریند که تا قیامت زنده هستند و نقش بی‌بدیل و تأثیرگذار آن‌ها بر دل‌ها غیرقابل انکار است. در این جستار به روش‌ها و ابزارهایی اشاره می‌کنیم که قرآن با استفاده از آن‌ها، صحنه‌هایی زنده و هنری خلق می‌کند و تابلوهای جذابی را به نمایش می‌گذارد.

کلید واژه‌ها: تصویر، تشبیه، استعاره، کنایه.

مقدمه

یکی از جلوه‌های زیبا و باشکوه قرآن این است که از تمام روش‌ها و ابزارها برای حیات بخشی به مفاهیم و حقایق استفاده می‌کند و به الفاظ روح و طراوت می‌بخشد و هم‌چنان که یک هنرمند از دل قطعه سنگی خاموش و بی‌حرکت یا از الواری جامد و بی‌شکل، تصویر انسان یا موجود دیگری را می‌تراشد و به آن مفهوم می‌بخشد، قرآن نیز

از کلماتی ظاهراً ساده و بی جان، تصاویری زیبا و بدیع خلق می‌کند و با دم مسیحایی خود، روحی در کالبد الفاظ می‌دمد که تا ابد زنده و پویا هستند و در دل‌ها و افکار موجی از احساس و حرکت می‌آفرینند.

البته باید دانست «تصویر» در اصطلاح ادبی با آنچه امروزه از این مفهوم در اذهان تداعی می‌شود مانند: عکس، فیلم، نقاشی و مانند آن‌ها، متفاوت است زیرا ابزار تصویرگری در بحث ما همان الفاظ و عبارات هستند و نه قلم و رنگ و عکس. هر چند الفاظ گاه به تنهایی چنان نقش سحرآمیزی ایفا می‌کنند که انسان در مواجهه با آن‌ها به جای آن که شنونده باشد، انگار بینندهٔ صحنه‌هایی زنده و مصور است که اوج این هنر در کلام آسمانی قرآن است.

بنابراین در تعریفی اجمالی، «تصویر» استفاده از کلمات و جملات، با نظمی دقیق و به شیوه‌ای لطیف و هنری است، طوری که یک معنا و مفهوم خاص را در قالب حقیقی، زنده و مجسم ارائه و ضمن برانگیختن خیال و احساسات مخاطب، فکر و پیام خاصی را نیز به او منتقل کند.

در این جا برخی روش‌ها و ابزارهایی که به حیات‌بخشی مفاهیم و ترسیم دقیق صحنه‌ها در قرآن کمک می‌کنند اشاره می‌کنیم:

۱. تصویرپردازی با کلمات

یکی از جلوه‌های معجزات قرآن این است که گاهی یک کلمهٔ آن - بی‌ارتباط با سایر کلمات - و به تنهایی تصویری گویا و صحنه‌ای بدیع می‌آفریند و اقیانوسی از معنا را در پیمانهٔ لفظ خود می‌گنجانند، و این امر تنها از مختصات تعبیر اعجازگونهٔ قرآن است، زیرا ادیب و هنرمندی وجود ندارد که بتواند در قالب یک لفظ مجرد، صحنهٔ نمایش زنده‌ای را تصویر کند و تابلوی گویایی را به تماشا بگذارد.

به تعبیر سید قطب:

«هر یک از کلمات قرآنی گاه در ترسیم صفات و خصوصیات و خلق صحنه‌ها همچون خطوط و نقوشی که قلم‌موی یک نقاش می‌آفریند، عمل می‌کند، و چنان روحی در آن نمونهٔ خلق شده می‌دمد که آن را به صورت موجودی زنده، با شخصیتی کامل مبدل می‌سازد طوری که حتی می‌توانی با انگشتان خود به آن اشاره کنی... این خود یک نوع آفرینش (شگفت) است، که شباهت به آفرینش مخلوقاتی دارد که در هر

لحظه به دست خالق هستی آفریده می‌شوند و پا به عالم هستی می‌گذارند» (قطب ۱۴۱۷: ج یک، ۲۰۴).

از میان الفاظ تصویرگر می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

انسَلَخ

در آیه ﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا...﴾ (اعراف: ۱۷۵) کلمه «انسَلَخ» نمایشگر یک حرکت حسی است. زیرا «انسَلَخ» از ریشه «سَلَخ» به معنای کندن پوست حیوان است (راغب [بی‌تا]: ۲۴۴).

گویی آیات و مواهب الهی که به چنین انسانی (بلعم باعورا یا هر عالم دیگری) ارزانی می‌شود با گوشت و خون و تمام وجودش پیوند می‌خورد اما او با فشار و زحمت بسیار این پوست را از خود جدا می‌کند و از آن برهنه می‌شود.

آری، سایه‌ای که این کلمه در ذهن مخاطب می‌گستراند سیمایی بسیار دردناک و رنج‌آور است که هیچ کلمه دیگری نمی‌تواند نقش آن را ایفا کند (سید قطب: ج سه، علی الصغیر ۲۱۷ ابن اثیر ۱۳۷۹: ج دو، ۱۳۴).

نَبَذَ

این کلمه که در اصل به معنای «دور انداختن چیزی به خاطر حقارت و بی‌ارزشی» آن است (راغب [بی‌تا]: ۵۰۲) در صحنه‌های مختلف قرآن تصاویری شگفت را نشان می‌دهد.

در صحنه‌ای، جماعتی از اهل کتاب را تصویر می‌کند که به خاطر تعصبات نابه‌جا و منافع دنیوی خود، کتاب خدا را همچون شیء حقیری پشت سر می‌اندازند و به آن بی‌اعتنایی می‌کنند ﴿... نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...﴾ (بقره: ۱۰۱).

در صحنه‌ای دیگر، فرعون و لشکریانش را نشان می‌دهد که به خاطر آن همه گردن‌کشی و تکبر، همچون تفال‌های بی‌ارزش به دریا پرت و صفحه زمین از لوث وجودشان پاک می‌شود: ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ...﴾ (قصص: ۴۰).

و در انتها، صحنه مغروران خودخواهی را نمایش می‌دهد که در قیامت به شکل موجوداتی ذلیل و بی‌ارزش در آتش دوزخ پرتاب می‌شوند تا نتیجه کبر و غرور را ببینند: ﴿كَلَّا لَيُنَبَّذَنَّ فِي الْهَضْمَةِ﴾ (همزه: چهار).

جثیاً

قرآن در تصویر کردن صحنه احضار دوزخیان گرداگرد جهنم می‌گوید: ﴿... لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾ (مریم: ۶۸)

کلمه «جثیاً» به معنی «به زانو نشسته و یا به زانو درآمده» است (راغب [بی‌تا]: ۱۸۷) و این تعبیر، نمایشگر دقیقی برای ترسیم حالت ضعف و ناتوانی و ذلت و زبونی آن‌ها است، طوری که حتی طاقت نشستن یا ایستادن ندارند (خسروانی ۱۳۹۰: ج پنج، ۴۲۴).

زحزح

در آیه ﴿... فَمَنْ زُحِرِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ...﴾ (آل عمران: ۱۸۵) واژه «زحزح» به معنی دور کردن و یا در اصل به معنای آن است که انسان کم‌کم خود را از تأثیر جاذبه و کشش چیزی خارج و دور کند.

گویا دوزخ (و شهوات دعوت‌کننده به آن) هم‌چون حوزه پرجاذبه‌ای است که هر کسی را که به اطرافش نزدیک شود به درون خود می‌کشد و در خود می‌بلعد (سید قطب: ج یک، ۵۳۹).

۲. استفاده از فنون بلاغت

در میان فنون بلاغی در قرآن به شیوه‌هایی برمی‌خوریم که در تصویرگرایی مفاهیم و مجسم کردن معانی، نقشی شگرفت و سحرآمیز دارند. در این جا به برخی از آن‌ها همراه نمونه‌هایی از صحنه‌های بدیع‌شان اشاره می‌کنیم:

الف) تشبیه

شاید در میان فنون بلاغت هیچ یک در مجسم کردن معانی و تصویرگرایی مفاهیم به پایه تشبیه نمی‌رسند، تا آن‌جا که درباره آن می‌گویند: «تشبیه معنا را آن‌طور آشکار می‌کند که انگار می‌توان آن را با چشم خود دید و با انگشتان خود آن را لمس کرد!» (عبد القادر ۱۴۰۵: ۷)

تشبیه در قرآن تنها یک آرایش کلامی و زیبایی لفظی نیست که هدف‌اش ایجاد مشابهت میان اشیاء باشد و بس، بلکه قرآن به کمک تشبیه، به کالبد الفاظ روح و حیات و نشاط می‌دمد و معانی ذهنی را به صورت‌هایی مجسم و زنده در قالب تصاویری بدیع نمایش می‌دهد و البته در این میان از عنصر هنر، زیبایی، نظم و آهنگ کلام غافل نیست و همه را کنار هم در نهایت هم‌آهنگی و زیبایی استفاده می‌کند (عبدالطوب ۱۹۹۵: ۴۵ احمد عامر ۱۹۹۱: ۲۳۴).

از جمله تشبیهات مصور قرآن می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:
قرآن صحنه سرسبزی زمین و جلوه‌گری آن را با انواع گل‌ها و شکوفه‌هایش به عروسی تشبیه می‌کند که لباس‌هایی زیبا و فاخر به تن دارد و خود را با انواع زینت‌ها آراسته است: ﴿... حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ...﴾ (یونس: ۲۴) (نسفی ۱۴۰۸: ج دو، ۱۲ سید رضی ۱۳۳۰: ۵۵).

و از جمله تشبیهات نغزی که به گفته اندیشمندان از ابتکارات قرآن است و پیش از آن در هیچ کلامی اعم از نظر و نثر سابقه‌ای نداشت (ابن اثیر ۱۳۷۹: ج دو، ۱۳۳) تشبیه شب به «لباس» است: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾ (نبا: ۱۰) یعنی هم‌چنان که لباس، ساتر و پوشاننده بدن است، تاریکی شب نیز پوشاننده اشیاء است و این پرده ظلمانی همگان را هم‌چون لباسی در خود محفوظ و مستور می‌دارد.
و مانند آن تشبیه لطیف رابطه زناشویی به لباس است: ﴿... هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...﴾ (بقره: ۱۸۷) که در فرهنگ بشری هیچ سخنی برای تبیین این مقصود وجود ندارد که به حد و مرتبت این تشبیه کوتاه و پرمغز قرآن برسد.

قرآن در یکی از صحنه‌هایی که سخت جان دادن ستمگران را تصویر می‌کند آنان را به کسانی تشبیه می‌کند که در گردابی سخت گرفتارند و راهی برای خروج از آن ندارند ﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ...﴾ (انعام: ۹۳).

به گفته سید رضی: «خداوند ستم‌کاران را هنگام فرا گرفتن غصه و اندوه مرگ، به کسانی تشبیه می‌کند که با امواج دریا دست به گریبان هستند و آب آن‌ها را از هر سو فرا گرفته و هر لحظه به سویی پرتاب می‌کند تا وقتی که از نظر ناپدید و به اعماق دریا فرو روند...» (رضی ۱۳۳۰: ۳۷)

و مانند آن تشبیه گمراهی و ضلالت به گرداب مستی است: ﴿لَمَعْرُكٌ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (حجر: ۷۲)

و در تشبیهی دیگر خداوند، آتش دوزخ را به مادری برای دوزخیان تشبیه می‌کند که به آغوش و دامن آن پناه می‌برند و آتش نیز همچون مادری آنان را در پناه خود می‌گیرد و به آغوش می‌کشد: فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (قارعه: ۹) (طبرسی ۱۴۰۸: ج پنج، ۵۳۲؛ الحسینی ۱۴۱۳: ۱۶۶)

ب) استعاره

استعاره در اصطلاح علم بیان، استفاده از لفظی در غیر معنای اصلی خود به دلیل علاقه و مشابهت میان معنای اصلی و مجازی است (الحسینی ۱۴۱۳: ۴۵۹). درباره آن می‌گویند: مجاز با تشبیه تزویج و از آن‌ها «استعاره» متولد شد (سیوطی: ج ۲، ۵۷).

از جمله نقش‌های شایانی که دانشمندان علم بلاغت برای استعاره بر می‌شمارند این است که استعاره می‌تواند معنا و مقصود را در قالب تصویری گویا، بی‌اطاله و اطناب کلام، همراه با مبالغه‌ای قابل قبول عرضه کند و از این راه تخیل شنونده را برانگیزد و در نهاد وی تأثیر مطلوبی بگذارد.

به کمک استعاره می‌توان موضوعات غیر محسوس را محسوس، امور غیر مجسم را مجسم و غیر آدمی را در نقش آدمی ظاهر کرد و این‌ها خود کمک زیادی در تأثیر کلام و ایجاد جاذبیت برای آن می‌کنند (الحسینی ۱۴۱۳: ۶۶۰).

از جمله استعارات مصور قرآن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

خداند در آیه ﴿فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...﴾ (حجر: ۹۴) پیامبر اسلام (ص) را موظف می‌کند تا دعوت خود را آشکارا بیان کند و از هیاهوی کفار، ضعف و ترسی به خود راه ندهد. گفته می‌شود که آن حضرت در سه سال نخست رسالتش مخفیانه دعوت می‌کرد تا آن که خداوند با فرستادن این آیه او را مأمور کرد از آن روز دعوتش را علنی کند (حویزی [بی‌تا]: ج سه، ۳۲).

«صدع» در لغت به معنای شکستن و شکافتن است، طوری که شکستگی در آن ظاهر و شکافتن آن مانند شکستن شیشه هویدا شود. (سید رضی ۱۳۳۰: ۸۹)

انگار خداوند هیبت و شوکت مشرکین را به ظرفی شیشه‌ای و دعوت پیامبر (ص) را به سنگی که آن را هدف قرار می‌دهد تشبیه می‌کند؛ و تأثیر بلیغ دعوت وی را نیز به شکستن آن ظرف تشبیه می‌کند و این تعبیری است که با خود موجی از حرکت و حیات به مخاطب منتقل می‌کند (معرفت ۱۴۱۴: ج پنج، ۳۴۹). یعنی به جای آن که بگوید: «بَلِّغْ مَا تُوْمَرُ» (آنچه بدان مأمور شده‌ای را تبلیغ کن) از استعاره «صدع» استفاده می‌کند که ظهور و تأثیری بلیغ‌تر دارد (سید رضی ۱۳۳۰: ۸۹؛ سیوطی ۱۳۶۳: ج سه، ۱۵۲).

نمونه دیگر استعاره، «موج زدن انسان‌ها در پهن دشت قیامت» است. آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ﴾ (کهف: ۹۹).

واژه «موج» از اوصاف آب زیاد است و این تعبیر برای بیان کثرت جمعیت و فرونی مردم و شدت آمد و شد آن‌ها در قیامت است که از نظر انباشتن به موج دریا تشبیه می‌شود. (سید رضی ۱۳۳۰: ۱۱۶).

این تعبیر در ذهن، صحنه جمعیت کثیر انسان‌ها را در پهن دشت قیامت هم‌چون دریایی بی‌انتهای و خروشان ترسیم می‌کند (بدوی [بی‌تا]: ۲۱۸). صحنه‌ای که آدمیان در آن از شدت ترس و اضطراب آن‌چنان آشفته‌اند که گویی در دریایی طوفانی هستند و آن‌قدر مانند آب دریا روی هم می‌ریزند و یکدیگر را از خود می‌رانند که موجی از هرج و مرج در میان‌شان حاکم می‌شود (طباطبایی ۱۳۹۷: ج ۳۹۴، ۱۳).

در صحنه رویارویی لشکر طالوت و سپاه جالوت ستمگر، دعایی ورد زبان لشکر حق، این بود که می‌گفتند: «پروردگارا بر ما شکیبایی فرو ریز و گام‌های مان را استوار بدار» ﴿...رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أقدامَنَا...﴾ (بقره: ۲۵۰).

«افراغ» در اصل به معنای ریختن مایعی در ظرف خالی و پر کردن آن است (طبرسی ۱۴۰۸: ج یک، ۲۵۶) و در این استعاره انگار دل‌ها به ظرفی تشبیه شده که صبر مانند آبی بر ظرف دل‌ها فرو می‌ریزد و دل‌ها را از خنکای خود لبریز می‌کند (الحسینی ۱۴۱۳: ۵۳۶).

ج) کنایه

معنای لغوی «کنایه» سخن پوشیده و غیرصریح است، یعنی آن که انسان حرفی بزند اما غیر آن را اراده کند (هاشمی ۱۳۸۳: ۲۸۱) و در اصطلاح علم بیان، استفاده از لفظی

است که به جای معنای اصلی آن یکی از لوازم آن معنا را اراده کنند، هرچند اراده معنای اصلی نیز جایز باشد (امین ۱۳۸۹: ۱۲۵).

یکی از دلایل شیوایی و جذابیت کنایه، این است که می‌تواند معانی را در قالب صورت‌های عینی ارائه دهد و آن را به شکل امری ملموس و مشهود درآورده و آشکارا به نمایش بگذارد. این همان رمز تأثیر عمیقی است که چنین کلامی بر مخاطب دارد، در حالی که کلام عادی و صریح از اجرای چنین نقشی عاجز است (الحسینی ۱۴۱۳: ۷۴۵).

برای مثال، قرآن برای ترسیم حالت خواری و ذلت مخالفان لجاج و سرکش که در مبارزه با اسلام از هیچ توطئه‌ای فروگذار نمی‌کردند، از این تعبیر شگفت استفاده می‌کند که: «به زودی ما بر بینی او داغ ننگ می‌نهیم» ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾ (قلم: ۱۶).

«داغ بر بینی گذاشتن» به طور کنایه‌ای دلالت بر نهایت خواری و تحقیر دارد (زمخشری ۱۴۱۷: ج چهار، ۵۳۹) زیرا داغ کردن مخصوص حیوانات است، اما در حیوانات روی صورت‌شان به خصوص روی بینی‌شان داغ نمی‌گذارند. بنابراین منظور از علامت‌گذاری در بینی چنین فردی این است که او را بی‌نهایت خوار می‌کنیم و ذلتی نشان‌دار به او می‌دهیم طوری که هر کس با دیدن آن علامت او را بشناسد، زیرا بینی در چهره انسان یکی از مظاهر عزت و ذلت است، مثلاً می‌گوییم: فلانی باد به دماغش انداخته، یا می‌گوییم: من دماغ فلانی را به خاک مالیدم یا دماغش را خرد کردم (طباطبایی ۱۳۹۷: ج نوزده، ۶۱۴).

هم‌چنین اطلاق خرطوم بر بینی، با این که خرطوم، تنها بینی فیل و خوک است در حقیقت نوعی توبیخ و ملامت است (زمخشری ۱۴۱۷: ج چهار، ۵۹۳).

یا قرآن در توصیف عذاب سختی که دامن‌گیر اقوام ستمگر شد، از تعبیر کنایه: «فرو ریختن تازیانه عذاب» استفاده می‌کند و می‌گوید: ﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾ (فجر: ۱۳).

کلمه «صب» درباره آب، به معنای ریختن آن است اما درباره شلاق عذاب، کنایه از عذاب پشت سر هم و شدید است (طباطبایی ۱۳۹۷: ج ۴۰۸، ۲۰) این تعبیر، تصویر گویایی از عذاب دردناک الهی است که انگار مانند بارانی شدید، ضربت‌های تازیانه پی در پی بر پشت آنان نواخته می‌شود تا هلاک شوند.

هم‌چنین قرآن در تعبیری کنایی و مصور از واژه «روح» برای وحی الهی استفاده می‌کند: «روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القا می‌کند ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (غافر: ۱۵)

«روح» در این‌جا کنایه از وحی است (طبرسی ۱۴۰۸: ج چهار، ۵۱۷) و برای همین از «وحی» با تعبیر روح یاد می‌کند زیرا همان‌طور که روح، مایه حیات و حرکت و جنبش است، وحی نیز مایه حیات دل‌ها و نجات انسان از مرگ گمراهی و خروج از گورستان غفلت است (سید رضی ۱۳۳۰: ۱۹۰).

۳. تنوع ارائه صحنه‌ها (شیوه انتقال یا حذف)

از جمله شیوه‌هایی که قرآن برای تصویرسازی صحنه‌ها و جذابیت‌بخشی به آن‌ها در پیش می‌گیرد، انتقال از صحنه‌ای به صحنه دیگر، یا از زمانی به زمان دیگر، یا انتقال از شیوه حکایت به خطاب یا از غیبت به حضور یا حذف برخی کلمات و مانند آن‌هاست، که این تنوع در ارائه تصاویر، به کلام، روح و حیات و نشاط می‌بخشد و احساسات مخاطب را برمی‌انگیزد و شاهد کلام الهی را در کلامش شیرین می‌کند.

در این‌جا نمونه‌هایی از شیوه‌های متنوع کلامی را در تصاویر قرآنی بررسی می‌کنیم.

الف) انتقال از گذشته به حال

قرآن در برخی صحنه‌ها از گذشته با تعابیر حال یاد می‌کند و از صیغه مضارع به جای ماضی استفاده می‌کند تا با این روش، آن صحنه را به طور زنده پیش روی ما بگذارد، طوری که می‌توان خود را در آن صحنه حاضر دید و با اشخاص آن از نزدیک ارتباط برقرار کرد. برای مثال:

در داستان نوح (ع) صحنه ساختن کشتی را طوری ترسیم می‌کند که انگار نوح (ع) را هم اکنون مشغول به این کار می‌بینیم. آن‌جا که می‌گوید: ﴿وَوَيْصَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...﴾ (هود: ۳۸).

استفاده از فعل مضارع «یصنع» تصویر آن ماجرا را در ذهن زنده و صحنه آن را برابر خیال انسان حاضر می‌کند (رمضان البوطی ۱۹۷۵: ۲۷۰).

یا در ماجرای تجدید بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل، حضور زنده و پررنگ آن‌ها را نه در گذشته بلکه در زمان حال احساس می‌کنیم و آنان را برابر خود حاضر

می‌بینیم. آن‌جا که می‌گوید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا...﴾ (بقره: ۱۲۷).

انگار پرده‌های زمان کنار رفته و ما ابراهیم و اسماعیل را گرم ساختن کعبه می‌بینیم و زمزمه عاشقانه‌شان را در حین کار می‌شنویم (سید قطب: ۴۹).

در صحنه‌ای دیگر هنگامی که از گفت‌وگوی ابراهیم با اسماعیل سخن به میان می‌آورد، انگار میان آن دو حاضر هستیم و به کلام این پدر گوش می‌دهیم که فرزندش را خطاب می‌کند و می‌گوید: «این پسرک من در خواب می‌بینم که تو را سر می‌برم پس بین چه به نظرت می‌آید؟» ﴿...يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...﴾ (صافات: ۱۰۲) در این‌جا با استفاده از دو فعل مضارع «أرى» و «أذبحك» تصویری زنده از این صحنه عجیب، پیش روی ما قرار می‌دهد و آن را از نزدیک برای ما به نمایش می‌گذارد (عتر ۱۳۹۵: ۲۹۹).

ب) انتقال از آینده به گذشته و حال

قرآن در صحنه‌هایی چند، از حوادثی که در آینده تحقق می‌یابد (به خصوص در حوادث قیامت) با صیغه ماضی یاد می‌کند تا با این روش، وقوع حتمی و قطعی چنین اموری را نشان دهد و تصاویر آن را با برخی جزئیاتش پیش روی مخاطب قرار دهد. مثلاً:

- درباره وقوع قیامت می‌فرماید: ﴿إِنِّي اللَّهُ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ...﴾ (نحل: ۱).

از ابن عباس روایت است: فعل ماضی (أتی) در این‌جا به معنای مضارع (یأتي) است، اما به خاطر مسلم بودن وقوع قیامت در آینده، انگار که در گذشته رخ داده است. (طبرسی ۱۴۰۸: ج سه، ۳۴۸).

- درباره محشور کردن انسان‌ها نیز در قیامت می‌فرماید: ﴿...وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ

أَحَدًا﴾ (کهف: ۴۷) که با وجود تحقق آن در آینده، با صیغه ماضی «حشرنا» (آن‌ها را گرد آوردیم) یاد می‌کند تا از وقوع حتمی آن پرده بردارد (الحسینی ۱۴۱۳: ۵۸۸).

- و از صحنه حاضر شدن همگان در پیشگاه خدا چنین یاد می‌کند ﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ

جَمِيعًا...﴾ (ابراهیم: ۲۱).

هر چند هدف این است که همگان در آینده، برابر خدا ظاهر می‌شوند (بیرزون) اما از آن حادثه با لفظ ماضی یاد می‌کند زیرا در این خبر الهی تردیدی نیست و راستی و درستی آن قطعی است.

و یا مانند تعبیراتی چون: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ و...﴾

ج) روش حذف

از جمله شیوه‌های قرآن در حیات‌بخشی به صحنه‌ها و روح دمیدن به تعابیر، روش حذف یک واژه از جمله است، که چند نمونه زیر شواهدی گویا بر این مدعا هستند:

در ماجرای نوح با قومش می‌آورد: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (هود: ۲۵) در این تصویر ضمن انتقال صحنه از غیبت به حضور، به جای آن که بگوید: «قال انی لکم...» کلمه قال را حذف و از این طریق صحنه‌ای زنده و سرشار از حرکت خلق می‌کند، انگار این واقعه هم‌اکنون در حال رخ دادن است و حکایتی نیست که زمانش سپری شده و گویی ما خود در این ماجرا حضور داریم و از نزدیک آن را می‌بینیم و به سخنان نوح (ع) گوش می‌سپاریم.

۴. دعوت به رؤیت

قرآن در ابتدای برخی آیات، برای مجسم کردن موضوع و جلب توجه مخاطبان از تعبیر لطیف «الم تر» (آیا ندیدی؟) و مانند آن استفاده می‌کند.

یعنی قرآن به جای استفاده از تعابیری همچون «الم تسمع» (آیا نشنیدی؟) یا «الم تُخبر» (آیا به تو خبر داده نشده؟) و مانند آن از تعبیر «رؤیت» استفاده می‌کند و با این روش صحنه‌هایی از حوادث گذشته (از جمله ماجرای قوم عاد، ثمود، فرعون، بنی‌اسرائیل، اصحاب کهف و اصحاب فیل را) پیش روی ما حاضر می‌کند تا به آن تصاویر نگاه کنیم.

سید قطب درباره نقش شگرف این تعبیر کوتاه قرآنی می‌گوید:

«کدام تعبیر است که بتواند برای ترسیم و تصویر یک صحنه، در برابر مخیله آدمی چنین نقشی را که این دو کلمه عادی یعنی «الم تر» عهده دارند ایفا کند؟ (قطب ۱۴۱۷: ج یک، ۲۶۵).

نمونه‌هایی از این تعبیر و نقش آن در حیات‌بخشی به صحنه‌ها را در این‌جا بررسی می‌کنیم:

به این تصویر نگاه کنید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُ لَمَلَكَ لِقَاتِلِ فِئَةِ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ (بقره: ۲۴۶)

«آیا ندیدی، جمعی از بنی‌اسرائیل را که بعد از موسی به پیامبر خود گفتند: زمام‌دار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم». با تعبیر «آیا ندیدی؟» این ماجرا به حادثه‌ای زنده و صحنه‌ای قابل رؤیت تبدیل شده (سیدقطب: ج یک، ۲۶۶) و انگار در جمع بنی‌اسرائیل هستیم و از نزدیک آلام و آمال‌شان را احساس می‌کنیم (عتر ۱۳۹۵: ۲۸۷).

در صحنه‌ای دیگر ماجرای گروهی دیگر از بنی‌اسرائیل را چنین نمایش می‌دهد:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ...﴾ (بقره: ۲۴۳)

«آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود فرار کردند؟ و آنان هزارها نفر بودند...»

در این‌جا نیز صحنه‌ای را با هزاران نفر از افراد ترسیم و با دو کلمه «الم تر» (آیا ندیدی؟) آن را پیش روی ما مجسم می‌کند.

قرآن کریم در داستان اصحاب کهف، در ترسیم صحنه غار و مکان سکناي آنان در داخل غار می‌گوید:

﴿وَوَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ...﴾ (کهف: ۱۷)

«و آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید، از غارشان به سمت راست مایل است و چون فرو می‌شود از سمت چپ دامن برمی‌چیند در حالی که آنان در جایی فراخ از آن غار قرار گرفته‌اند».

جالب آن که با تعبیر «تری الشمس» (آفتاب را می‌بینی) آن چنان صحنه را زنده پیش روی ما به تصویر می‌کشد انگار هم اکنون در دهانه غار ایستاده و از نزدیک تماشاگر این صحنه‌ایم.

در نمونه‌ای دیگر برای آن که قیامت و صحنه محشر را برابر انسان مجسم کند، می‌فرماید:

﴿...وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (کهف: ۴۷)

«و زمین را آشکار (و مسطح) می‌بینی و همه آن‌ها را برمی‌انگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد».

۵. شیوهٔ محاوره و گفت‌گو

از جمله شیوه‌های کارآمد در به تصویر کشیدن صحنه‌ها و تجسم حالات انسان‌ها، روش محاوره و گفت‌وگو است که این شیوه، به خصوص در داستان‌ها نقش مهمی در به جریان انداختن حوادث و ایجاد تنوع دارد و می‌توان آن را هم‌چون روحی دانست که در کالبد حوادث و اشخاص داستان حرکت و حیات می‌دمد و بی‌آن، داستان، سرد، بی‌روح و ملال‌آور است (الربیعی ۱۴۲۲: ۴۶؛ بکری ۱۹۹۴: ۲۲۱).

به تعبیر یکی از محققین: «چنان‌چه نویسنده بخواهد داستانش روح داشته باشد باید اشخاص زنده‌ای را در آن بیاورد؛ اشخاص زنده هم حرف می‌زنند و حرکت می‌کنند... از نظر ادبی داستانی که فاقد گفت‌وگو است با واقعیت زندگی سازگار نیست، مگر این که فوق‌العاده خوب تحریر شود» (یونسی ۱۳۶۵: ۳۱۴).

جالب آن که در برخی داستان‌های قرآن گفت‌وگوی شخصیت‌ها با یکدیگر چنان زنده و پویا است که انسان خود را با نمایشنامه‌ای مواجه می‌بیند که پیش رویش نمایش داده می‌شود. حتی داستان‌هایی در قرآن وجود دارند که بی‌هیچ تغییری در متن آن، مناسب اجرای یک نمایشنامه یا تئاتر هستند که گفت‌وگوی فرعون با مؤمن آل فرعون یکی از آن‌هاست (نک: مؤمن: ۴۴-۲۸).

از سوی دیگر گفت‌وگو و نوع سخن گفتن شخصیت داستان، در پرده‌برداری از حالات و روحيات وی بسیار مؤثر است (التهامی ۱۴۰۸: ۴۱۴) و شخص در گفت‌وگوی با دیگران یا با خود انگیزه‌ها و تمایلات شخصی و کشمکش‌ها یا آرامش خود را نشان می‌دهد، که «روایت» یا شرح رخدادها و نقل آن برای دیگران از چنین امکان و توانایی بی‌بهره است (بستانی ۱۳۷۱: ۲۰۳).

برای مثال در لابه‌لای گفت‌وگوی پیامبران الهی (ع) با قوم‌شان یا با مخالفان، نهایت دلسوزی، محبت، اخلاص، سعه صدر و شیوهٔ متین و منطقی آنان در تبلیغ و ارشاد

بندگان کاملاً مشخص است در حالی که در سخنان مخالفان آن‌ها تندخویی، تهدید و استهزاء و زیرپا نهادن سایر ارزش‌های اخلاقی دیده می‌شود (التهامی ۱۴۰۸: ۴۲۰). از جمله در گفت‌وگویی میان موسی (ع) و فرعون (طه: ۵۲-۴۹) و در صحنه گفت‌وگویی ابراهیم (ع) با عموی بت‌پرستش (مریم: ۴۸-۴۱) و یا با سایر بت‌پرستان، حقیقت یاد شده به خوبی دیده می‌شود.

۶ تقابل و رویارویی صحنه‌ها با یکدیگر

ویژگی طبیعی انسان طوری است که اشیاء را از راه مقایسه با هم و مقایسه با نقطه مقابل‌شان می‌شناسد و اگر نقطه مقابل نباشد نمی‌تواند آن‌ها را بشناسد ولو در کمال ظهور باشند. مانند نور و ظلمت، علم و جهل، قدرت و عجز، خیر و شر، حرکت و سکون، حدوث و قدم، فنا و ابدیت (مطهری ۱۳۶۱: ۲۴۱).

در سراسر قرآن دو چهره «نیک و بد»، «ایمان و کفر»، «عدالت و ظلم»، «عقل و جهل» و به طور کلی «حق و باطل» در کنار هم معرفی می‌شوند تا معرفت هر دو امکان‌پذیرتر شود.

سید قطب درباره این ویژگی تعبیرات قرآن می‌گوید:

«تقابل‌های دقیق و لطیفی میان سیماهایی که تعبیرات زیبای قرآنی نقش می‌زنند به چشم می‌خورد و این تقابل، خود از جمله روش‌های تصویرپردازی و به سخن درآوردن واژه‌ها است، و تعبیر قرآن از این شیوه برای ترسیم صحنه‌ها فراوان بهره می‌جویند» (قطب [بی‌تا]: ۸۰).

مقابله و رویارویی صحنه‌ها با یکدیگر، نقش مهمی در تأثیرگذاری بر مخاطب دارد زیرا بی‌شک ارائه یک صحنه در مجاللی خاص، نمی‌تواند همان تأثیر را از خود به جای بگذارد که در رویارویی آن صحنه با طرف مقابلش پدید می‌آید، ضمن این که به مخاطب این فرصت را هم می‌دهد تا با شناخت هر دو جنبه، به مقایسه آن دو با یکدیگر پردازد و به انتخاب آگاهانه یکی از آن دو مبادرت کند (باطاهر ۱۴۲۰: ۱۳۵).

چندان جای تعجب نیست که در قرآن شاهد رویارویی فراوان صحنه‌ها با یکدیگر هستیم زیرا تصاویر قرآنی برگرفته از طبیعت هستند، و طبیعت، صحنه‌ها و تصاویری رویاروی هم است. آسمان و زمین، شب و روز، خشکی و حاصل‌خیزی، پستی و

بلندی، خشونت و نرمی، همه و همه در کنار یکدیگر، نظام هستی را شکل می‌دهند و به زندگی روح و معنا می‌بخشند (عبدالطوب: ۱۹۹۵: ۱۳۵).
برای مثال قرآن در مقام مقایسه مؤمن و کافر از این تمثیل زیبا استفاده می‌کند و می‌گوید:

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (ملک: ۲۲)
«آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد».

و مانند همین، مقایسه مومن و کافر در تصاویر: انسان «زنده» و «مرده» (انعام: ۱۲۲) و فرد «بینا و سمیع» و «کور و کر» (هود: ۲۴)، «گشاده سینه» و «سینه سخت» (انعام: ۱۲۵)، «زمین حاصل‌خیز» و «زمین شوره‌زار» (اعراف: ۵۸) است.
یا مقایسه موحد و مشرک در تصاویر: «بنده‌ای با یک مولا» و «غلامی چند خواجه» (زمر: ۲۹) «انسان آزاده» و «بنده‌ای زرخرید» (نحل: ۷۵)، «توانمندی گویا» و «گنگی ناتوان» (نحل: ۷۶).

یا مقایسه مؤمن و منافق در تصویر: «کسی که شالوده‌کارش بر پایه پرهیز از خدا و خشنودی اوست» با «کسی که اساس آن را برکنار پرتگاه سستی بنا کرده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد» (توبه: ۱۰۹).
یا مقایسه ایمان و کفر در تصویر: «درخت پاک» و «درخت خبیث» (ابراهیم: ۲۶-۲۴) و در نهایت مقایسه حق و باطل در تصویر: «آب حیات‌بخش» و «کف ناپایدار» (رعد: ۱۷).

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گفتیم مشخص شد قرآن برای مجسم کردن حقایق و معارف و تنزل بخشیدن معارف بلند و ژرف خود از روش‌های بدیع و متنوعی بهره می‌گیرد که هر یک از صحنه‌های آن حس و خیال آدمی را برمی‌انگیزد و فکر و اندیشه را به تکاپو وا می‌دارد و این رمز جاودانگی قرآن و راز تأثیر شگرف آن بر دل‌ها است.

آری، در زمانی که از روش‌های تصویرپردازی امروزی و هنرهای تجسمی و نمایشی خبری نبود، قرآن به کمک الفاظی ظاهراً ساده و معمولی، صحنه‌ها و تصاویری

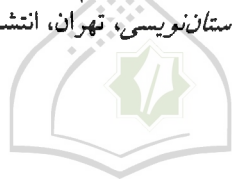
آفرید که تا قیامت زنده‌اند و نقش بی‌بدیل و تأثیرگذارشان بر دل‌ها غیر قابل انکار است.

در عصر ما که زبان تصویر زبانی بسیار مؤثر و پرجاذبه است که تا اعماق روح مخاطبان نفوذ می‌کند، نگرستن به جلوه‌های تصویری و تجسمی قرآن بسیار مهم و ضروری است، و در اصل برای آشنایی نسل جدید با اعجاز قرآن و آگاهی از لطایف و ظرایف این کتاب آسمانی، شاید هیچ روشی به کارآمدی و جذابیت این شیوه نیست.

منابع

- ابن اثیر، ضیاءالدین (۱۳۷۹)، المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر، قاهره، مطبعة نهضة مصر.
- احمد عامر، فتحی (۱۹۹۱)، فکرة النظر بین وجوه الاعجاز فی القرآن الکریم، قاهره، منشأة المعارف.
- امین، مصطفیٰ والجارم علی (۱۳۸۹)، البلاغة الواضحة، مصر، وطابع دارالمعارف.
- باطاهر، ابن عیسیٰ (۱۴۲۰)، المقابلة فی القرآن، عمان، دارعمار.
- بدوی، احمد [بی‌تا]، من بلاغه القرآن، قاهره، دارالنهضة.
- بستانی، محمود (۱۳۷۱)، اسلام و هنر، ترجمه حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بکری، امین (۱۹۹۴)، التعبير الفني فی القرآن، بیروت، دارالعلم للملایین.
- التهامی، نقره (۱۴۰۸)، سیکولوجية القصة فی القرآن، الشركة التونسية.
- حسن، عبدالقادر (۱۴۰۵)، القرآن والصور البیانية، بیروت، بی‌جا.
- الحسینی، سید جعفر (۱۴۱۳)، اسالیب البیان فی القرآن، تهران، مؤسسه الطباعة والنشر.
- حویزی، عبد علی بن جمعه (بی‌تا)، نورالثقلین، قم، مطبعة العلمية، الطبعة الثانية.
- خسروانی، علی‌رضا (۱۳۹۰)، تفسیر خسروی، تهران، چاپ اسلامی.
- راغب اصفهانی (بی‌تا)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالمعرفة.
- الربیعی، فالح (۱۴۲۲)، القصص القرآنی رؤیة فنیة، قاهره، الدار الثقافية للنشر.
- رمضان البوطی، محمد سعید (۱۹۷۵)، من روائع القرآن، دمشق، مكتبة الفارابی.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷)، الکشاف عن حقائق غوامص التنزیل، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین (۱۳۳۰)، تلخیص البیان عن مجازات القرآن، ترجمه سید محمد باقر سبزواری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- سیوطی، عبدالرحمن (بی‌تا)، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفة.

- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
- عبدالنواب، صلاح‌الدین (۱۹۹۵)، الصورة الادبیه فی القرآن الکریم، بیروت، مکتبه اللبنان ناشرون.
- عتر، حسن ضیاء‌الدین (۱۳۹۵)، بیّنات المعجزة الخالدة، بیروت، دارالنصر.
- علی‌الصغیر، محمد حسین (۱۴۱۲)، الصورة الفیه فی المثل القرآن، بیروت، دارالهادی.
- قطب، سید (بی‌تا)، التصوير الفنی فی القرآن، مصر، دارالشروق.
- _____ (۱۴۱۷)، تفسیر فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق الطبعة الخامسة والعشرون.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۱)، بیست گفتار، قم، انتشارات صدرا.
- معرفت، محمدهادی (۱۴۱۴)، التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- میرصادقی، جمال (۱۳۶۷)، عناصر داستان، تهران، انتشارات شفا.
- نسفی، عبدالله بن محمود (۱۴۰۸)، مدارک التنزیل (تفسیر النسفی)، بیروت، دارالقلم.
- هاشمی، سید احمد (۱۳۸۳)، جواهر البلاغه، قم، واریان.
- یونسی، ابراهیم (۱۳۶۵)، هنر داستان‌نویسی، تهران، انتشارات سهروردی.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی